

مصاحبه حسین مهري برنامه‌ساز راديو صدای ايران

با مهدي خانبابا تهراني

درباره مافیای سیاسی مالی در رژیم جمهوری اسلامی ایران

اجازه بدهید برویم به فرانکفورت برای گفت و گو با آقای مهدي خانبابا تهراني یک کارشناس سیاسی در واقع، مردی که بیشتر سال عمر خود را در صحنه‌های سیاسی به سر برد و دارای تجارب سیاسی فراوان است و در مصاحبه‌های متعددی که در این برنامه داشته‌اند، و صدای ایشان را شما شنیده‌اید، همواره دیده‌اید که چقدر باانصاف اظهارنظر می‌کنند، و به دور از بغض و حسد و به دور از تعصب، و هر جا که اشتباه کرده‌اند همواره به صدای بلند گفته‌اند به رغم دوستانی که هنوز به آن تعصب‌های باستانی‌شان وفادار و پای‌بند هستند مهدي خانبابا تهراني دلیرانه اگر اشتباهی هم کرده با صدای بلند اعلام کرده است. به خصوص در آن کتاب دوجلدی مصاحبه‌ای که آقای حمید شوکت با ایشان انجام داده است. شنوندگان گرامی می‌دانید که آقای مهدي خانبابا تهراني یکی از محورهای مبارزه ضد رژیم در اروپا هستند، و همواره با نیروهای اپوزیسیون در ارتباط هستند. اطلاعاتی که ایشان از درون مرز دارند، فکر می‌کنم کمتر رهبر اپوزیسیونی در اختیار داشته باشد. اجازه بدهید تا چند لحظه دیگر برویم به فرانکفورت برای گفت و گو با این شخصیت سیاسی.

حسین مهري : صبح بخیر آقای خانبابا تهراني، با عرض سلام و سپاس از شما که با وجود کسالت و بیماری حاضر شدید صبح زود به وقت آلمان ساعت ۶ با ما مصاحبه کنید. می‌خواستم با یادآوری این نکته که شما در سال ۹۴ در مصاحبه‌ای در رادیوی ما درباره ساختار مافیایی رژیم جمهوری اسلامی سخن گفتید، از شما امروز این پرسش را بکنم که در حال حاضر، قدرت در جمهوری اسلامی در اختیار کیست و سازمانهای اطلاعاتی امنیتی چه نقشی دارند؟

تهراني : در باره تغییرات در حاکمیت جمهوری اسلامی و توقعاتی که از آقای خاتمی دارند و یا حتی انتقادهای تندی که از علی خامنه‌ای می‌کنند، که چرا امثال شیخ محمد یزدی را از سر قوه قضاییه بر نمی‌دارد و یا چرا حکمی را که برای تولیت آستان قدس رضوی به شیخ واعظ طبسی داده پس نمی‌گیرد و انواع سئوالات و انتظارات دیگر، ما باید ببینیم بافت قدرت، در دستگاه عریض و طویل رهبری چگونه است؟ یعنی ببینید، ما اول باید به این نکته خیلی مهم توجه کنیم، که این آقای خامنه‌ای، خودش رهبر شده و یا او را رهبر کرده‌اند؟ اگر حالت اول بود، یعنی روی دوش مردم وارد تهران شده بوده خوب، وضعی داشت مانند آقای خمینی که خیلی‌ها از رقبای او به مسند حکومتی رسیدند و همه روحانیون از صدر تا ذیل، جلوی او لنگ انداخته بودند. این آقای خامنه‌ای از این راه به رهبری نرسیده، بلکه خودش هم یکی از آنهايي بوده که آقای خمینی دستش را گرفته بود. ضمناً درجه و مقام مذهبی مشعشعانه‌ای هم که ندارد. امثال او توی حوزه‌های مذهبی فراوانند، سیاستمدار آبدیده‌ای هم که نبوده، حتی خود این آقای کنی خیلی از او سیاستمدارتر است. حتی در حد تنظیم سیاست جمهوری اسلامی با افغانستان هم کمیتش لنگ شد، چریک و رهبر پارتیزانها هم که نبوده، یک معمومی بوده که حکومتی‌ها، بر سرنشاندن او روی تشکجه آقای خمینی با هم توافق کردند؟ اینها توافق کردند بر سر چی؟

خوب، خیلی ساده است، بر سرپست‌ها و مقامها و مواضع حکومتی اقتصادی که دارند، یعنی این آقای رهبر، برخلاف این اولدورم بلدورمهایی که می‌کند، باید تابع آنهايي باشد که او را بر این مسند نشانده‌اند، آن آقایانی هم که او را به رهبری رسانده‌اند، از قبل این برگماری خود، در ۸-۷ سال بعد از مرگ خمینی، خوب همه‌جا را قبضه کرده‌اند و همه‌جا را گرفته‌اند.

من فقط یک نمونه‌اش را برای شما تعریف می‌کنم تا ببینید وضع از چه قرار است. نمونه را از این آقای شیخ محمد یزدی می‌زنم که جان همه را به لبشان رسانده و حتی می‌گویند که ”رهبر“ گفته روزی که حکم برکناری او را از رادیو بخوانند، می‌ترسم مردم برای ابراز شادی مثل ماجرای مسابقه قوتبال ایران و امریکا بریزند توی خیابان.

خوب، این یک نمونه خیلی خوبی است. چرا نمی‌توانید او را از جایش تکان بدهید، البته تکان خواهد خورد، اما نه با قدرت رهبر، بلکه با قدرت مردم. حالا ببینیم چرا؟

در همین ماجرای بحث‌های واقعاً جالبی که درباره انتخابات مجلس خبرگان در مطبوعات داخل کشور جریان داشت و من آنها را به دقت دنبال می‌کردم، تازه پرده‌هایی کنار و معلوم شد که مجلس خبرگان، یک کمیسیون رسیدگی به کار رهبری داشته که باید هر وقت مجلس خبرگان تشکیل می‌شده و یا برای تشکیل آن همه را جمع می‌کردند، این کمیسیون گزارش خودش را بدهد. شما تصورش را بکنید رئیس کمیسیون آقای شیخ محمد یزدی بوده است. یعنی اگر این آقای شیخ یزدی می‌خواست و آن پشت با دوستانش به این نتیجه می‌رسیدند که رهبر را سرجایش بنشانند، این کمیسیون یک گزارش تهیه کرده و به مجلس می‌برد و آقا را بر می‌داشتند و یک آقای دیگر جایش می‌گذاشتند. البته هنوز معلوم نیست در مجلس تازه‌ای که تشکیل شده، این کمیسیون را باز هم به شیخ محمد یزدی داده‌اند یا نه؟

بنابراین، می‌بینیم که کار به این آسانی‌ها که ما فکر می‌کنیم نیست، حالا ببینیم این آقای شیخ یزدی بالابالاها با چه کسانی نشست و برخاست دارد و آنها چه کاره‌اند، یکی از همنشینان ایشان شیخ واعظ طبسی است. این آقای شیخ واعظ طبسی در جمهوری اسلامی همانجایی نشسته که شوکت‌الملک اعلم و بعد هم اسدالله اعلم نشسته بودند، هم از نظر قدرت اقتصادی و هم سیاسی، شما می‌دانید که تولیت برای آستان قدس رضوی را نه روحانیون قم می‌توانستند تعیین کنند و نه شاه به تنهایی. هر کس می‌خواست آنجا برود و روی صندلی استانداری و تولیت خراسان بنشیند، باید به پیشنهاد اسدالله اعلم باشد. یعنی ایشان و دربار شاه برای خراسان تعیین تکلیف می‌کرد و خراسان زیر نظرش بود. منتهی امور مهمتری هم در تهران و در کنار شاه داشت. خوب، شما می‌دانید و در کتاب خاطرات آقای اعلم هم مشخص است که ایشان هر نظری که به شاه می‌داد، شاه یقین داشت که این تمایل انگلیس‌هاست. آقای طبسی جای اعلم نشسته است، تعیین محمد یزدی به موافقت طبسی مشروط است نه به خواست رهبر! آدم برای اینکه بهتر بداند چه خبر است، باید خبرها را به موقع در خاطرش ضبط کند. در همین دو سال گذشته، هر وقت که تصمیم مهمی در جمهوری خواسته‌اند بگیرند، ابتدا مهره‌های تعیین‌کننده جمهوری اسلامی به مشهد و به دیدار آقای طبسی رفته‌اند. قبل از انتخابات ریاست جمهوری، آقای عسگرولادی به مشهد رفت و بعد از مشهد تازه رفت قم و روحانیون را علیه میرحسین موسوی بسیج کرد تا کاندیدای ریاست جمهوری شود! آقای کنی در مشهد و پس از مذاکرات مفصل با شیخ واعظ طبسی بود که روحانیون را جمع کرد و فتوای تقلاب در انتخابات و بیرون کشیدن ناطق نوری را از صندوقها داد. همان فتوایی را می‌گویم که مهندس سبحانی به

دلیل اینکه در نشریه‌اش "ایران فردا" به این فتوا اشاره کرده بود، به محاکمه کشیده شد. مهدوی کنی از او به این دلیل شکایت کرده بود. اگر باد در بادبان آقای کنی و طبسی باقی بماند خواهید دید که هزینه این افشاگری ایران فردا را عزت الله سحابی چگونه خواهد پرداخت.

آقای ناطق نوری در ابتدای شروع تبلیغات، سری به مشهد زد. بعد هم پس از باخت بزرگش باز رفت مشهد و برگشت. مجلس خبرگان هم آخرین جلسه‌اش را در مشهد و در حضور آقای طبسی تشکیل داد.

می‌بینید مسئله رهبری در جمهوری اسلامی چه بافت تو در تویی دارد؟ این مهم است که ما بافت حکومتی را بشناسیم. تا مخالفان خودمان را نشناسیم نمی‌توانیم به مقابله‌اش برخیزیم. بنابراین شناخت جمهوری اسلامی از این نظر بسیار مهم است. شما می‌دانید که نخستین مقابله جدی با مطبوعات در حکومت آقای خاتمی، توسط آقای خامنه‌ای و در مشهد اعلام شد. در آنجا بود که خامنه‌ای به مطبوعات حمله کرد و بعد هم چند هزار نفری را که مقامات مشهد جمع کرده بودند تا خامنه‌ای برایشان نطق کند فریاد می‌کشیدند: "ای رهبر فرزانه آماده‌ایم، آماده" خوب مردم که یکباره یک چنین شعاری را از خودشان نمی‌توانند در آورند، معلوم می‌شود پیش از سخنرانی خامنه‌ای و آنها که می‌دانستند ایشان در این سخنرانی چه خواهد گفت، عده‌ای را میان جمعیت نشانده بودند تا این شعار را توی دهان آنها بگذارند. بنابراین در آن سفر به مشهد، آقای خامنه‌ای به توصیه واعظ طبسی قرار می‌شود به مطبوعات حمله کند و خود واعظ هم می‌دانسته رهبر چه خواهد گفت، بنابراین جمعیت را جمع کرده بودند که شعار "ای رهبر فرزانه آماده‌ایم آماده" را بدهند و یعنی آماده حمله به مطبوعات هستیم! برگردیم تهران و یک سری به دانشگاه تازه تأسیس اسلامی بزنیم.

یعنی دانشگاه "امام صادق". این دانشگاه را آقای آیت‌الله کنی تأسیس کرده و خودش هم از صبح تا شب آنجا می‌نشیند. در حقیقت یکی از چند ستاد واقعی رهبری، همین دانشگاه و اتاق بزرگی است که آقای کنی از صبح تا شب به چندین خط تلفن اختصاصی با خارج و داخل کشور در تماس است و یک تلفن مستقیم به اتاق کار آقای خامنه‌ای دارد. از صبح تا شب در این اتاق، جلسه‌های مختلف تشکیل می‌شود. اعضای شورای مرکزی روحانیت مبارز شرفیاب می‌شوند. اعضای دست راستی شورای مصلحت نظام در آن حضور به هم می‌رسانند، رؤسای دفتر تبلیغاتی جمهوری اسلامی در خارج از کشور هر وقت به ایران می‌روند، در این اتاق به خدمت آقای کنی می‌رسند. مسائلی که باید در نماز جمعه‌های تهران گفته شود، در طول هفته و در همین دانشگاه به اطلاع آقای کنی رسانده می‌شود. تماس با سفارتخانه‌ها از همین اتاق گرفته می‌شود، ایشان هم هر یکی دو ماه یک بار هم سری به لندن می‌زند و چند روزی در آنجا می‌ماند و به تهران بر می‌گردد. من اطلاع دارم که در این دانشگاه تعداد زیادی متخصص و کادر حکومتی تربیت شده‌اند و اتفاقاً کادرهای ورزیده‌ای هم شده‌اند. چون بدون جنجال و سر و صدا سرگرم تحصیل و مطالعه تجربه دیگران و رفت و آمد و رایزنی با استراتژیست‌های سیاست خارجی امریکا و انگلیس‌اند. در اینجا برای آینده جمهوری اسلامی و احتمالاً رهبری علنی‌تر آقای کنی کادر تربیت می‌شود. جزم اندیشی مذهبی در کنار تحصیلات عالی و فراگیری اجباری دو زبان عربی و انگلیسی از برنامه‌های این دانشگاه است. مثلاً یکی از کسانی که از عرصه این دانشگاه به لندن فرستاده شد و چهار سال تحصیلات عالی کرد آقای احمد توکلی است، که زبان انگلیسی یاد گرفت، دکتر هم گرفت اما همچنان جزم‌اندیش و قشری به تهران بازگشت. یکی دیگر از کادرهای تربیت شده این دانشگاه که انگلیسی را خیلی هم خوب صحبت می‌کند، آقای است به نام باوندی که گهگاه با بی‌بی‌سی هم مصاحبه می‌کند و خیلی به مسائل سیاست خارجی وارد است.

شما فرض را بر این بگذارید که آقای طبسی شبکه تشکیلاتی مخفی و علنی انجمن حجتیه را از شیخ محمود طبسی به ارث برده باشد و امکانات مالی عظیم آستان قدس رضوی را هم در اختیار داشته باشد و این دانشگاه هم در ارتباط با ایشان باشد و آقای کنی هم جان در یک قالب آقای طبسی. حالا به این مجموعه سیاسی - مالی کمیته امداد امام خمینی و حساب ۱۰۰ رهبر را هم اضافه کنید و بنیاد مستضعفان و بنیاد ۱۵ خرداد و بقیه بنیادهای ریز و درشت دیگر را هم اضافه کنید تا ببینید که قدرت، چگونه وابسته به این بنیادهای اقتصادی و شبکه سیاسی است. شبکه‌ای که خودش خامنه‌ای را انتخاب کرده و چارچوب او هم برای عمل مشخص شده است. حالا می‌بینید که وقتی به خاتمی فشار می‌آوریم که چرا این کار را نمی‌کند و یا فلان تصمیم را نمی‌گیرد، بیخود فشار را به او می‌آوریم، فشار را باید به این مافیا آورد. آنقدر به "رهبر" باید فشار آورد تا ناچار شود یا از این مافیا جدا شود و در برابر آن بایستد و نقش "رهبر" یعنی همراه با خواست و اراده مردم را ایفا کند. و یا با موضعگیری‌هایش دست خودش را بیشتر رو کند. اگر حالت اول اتفاق بیافتد، به سرعت از طرف آنها که او را برگزیده‌اند و برمسند نشانده‌اند طرد شده و تلاش برای برکناری‌اش شروع می‌شود و یا علناً در کنار آنها می‌ماند و مردم می‌دانند حسابشان را با چه کسانی باید تصفیه کنند! تمام جان سختی رهبر برای برکناری رئیس قوه قضاییه و یا ندادن حکم نماز جمعه به خاتمی، یا برکناری رئیس بنیاد مستضعفان، با سکوتش برای سرهم بندی کردن مجلس خبرگان سوم همه و همه ریشه‌های اینجاست. حتی من خبر دارم که برای تقسیم صندلی‌های مجلس خبرگان که انتخاباتش را با همه تقلب‌ها و افتضاحات برگزار کردند، جنگ سنگر به سنگر در آن پشت پشت‌ها جریان دارد. هاشمی رفسنجانی خیلی می‌کوشد به ریاست این مجلس برسد، اما در این مجلس آقای واعظ طبسی هم وارد شده است. یا او خودش باید در صدر این مجلس، بنشیند و یا تمام نظرات او باید تأمین شود و فرد دیگری از هر نظر مورد تأیید او باشد تا به این مقام برسد. این مجلس را می‌خواهند در دستشان داشته باشند تا هر وقت که خواستند همین آقای خامنه‌ای را بردارند و کس دیگری را سر جایش بنشانند و یا هر طور دیگر که صلاح دانستند عمل کنند.

هر نوع تصمیم رهبری برای تغییر امثال رئیس قوه قضاییه باید ابتدا از این مجرا بگذرد، در غیر این صورت خود رهبر کله‌پا خواهد شد!

به همین دلیل است که اپوزیسیون به جای این که مدام قلاب بیاندازد و ماهی آقای خاتمی را نیمه جان و پریزنان از آب گل‌آلود حکومتی بیرون بکشد، باید قلاب بیاندازد و کوسه‌ماهی‌ها را از این گندآب خون‌آلود بیرون بکشد و به مردم بدهد تا تکلیفشان را روشن کنند! جنبش مردم باید بداند گره‌های کار کجاست؟ چرا رئیس قوه قضاییه که با حکم رهبر آنجا نشسته را نمی‌شود تکان داد، چون رهبر هم با تأیید و حمایت رئیس قوه قضاییه در مسند رهبری نشسته!

نکته بعدی برمی‌گردد به وضع اطلاعاتی و امنیتی جمهوری اسلامی، که با این آدم کشی فجیع آخر، یعنی داریوش فروهر و خانمش پروانه فروهر واقعاً دانستنی است. نطق محمد خاتمی در وزارت اطلاعات و امنیت و تأکیدش برای شناسایی و دستگیری قاتلان، همه را متوجه این امر کرده است که دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی چه می‌کند و اصولاً چه سیستمی دارد؟ چطور است که این دستگاه امنیتی که قطعاً تلفن‌های خانه فروهر را کنترل می‌کرد و توی بقالی و لبنیاتی و نانوایی محله آدم گذاشته بودند تا ببینند این دو نفر چه کار می‌کنند و حتی شنیده‌ام عکس کسانی که به خانه‌شان رفت و آمد می‌کرده‌اند می‌گرفته‌اند، چطور شده که نتوانسته‌اند جان آنها را

حفاظت کنند! خود همانها که مسئول مراقبت اطلاعاتی از آنها بوده‌اند این جنایت را کرده‌اند؟ در آن تشکیلات امنیتی که مراقب هر حرکت و تحرک امثال فروهر هستند عوامل نفوذی وجود دارد؟ آخر چه خبر است؟ این قطعی است که این قتل، درست است که سیاسی و حکومتی است. اما ضربه‌ای تبلیغاتی هم به وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی زده است. این را که دیگر نمی‌شود انکار کرد. پس ماجرای سازمان و یا وزارت عریض و طویل اطلاعاتی رژیم چیست؟

من این اطلاعات را که با کوشش برخی دوستان موشکاف، محقق و پیگیر جزئیات اخبار ایران به دست آورده‌ام با کمی ملاحظات - به دلیل اینکه این دوستان بهر حال در ایران زندگی می‌کنند - به اطلاعاتان می‌رسانم. وضع اطلاعاتی - امنیتی در جمهوری اسلامی چگونه است؟

از ابتدای تشکیل بخش اطلاعات و امنیت در سپاه پاسداران تا کنون انواع دسته‌بندی‌های امنیتی در جمهوری اسلامی شکل گرفته است و هر کس که در رأس امور امنیتی بوده بعد از آن که کنار رفته، بخشی از همکارانش را با خودش برده و نقش اطلاعاتی - امنیتی را در خارج از ارگانهای رسمی ادامه داده است. به همین دلیل در جمهوری اسلامی انواع سازمانهای اطلاعاتی - امنیتی را وجود دارند که این امر شاید در دنیا کم‌سابقه و یا حتی بی‌سابقه باشد.

۱- مثلاً آقای ری شهری، که بخشی از وزارت اطلاعات و امنیت زمان وزارت خودش را در دادگاه ویژه روحانیت بر سر کار گماشته بود، همچنان در این دادگاه و از طریق این همکارانش نفوذ دارد و عمل هم می‌کند.

دوران وزارت حجت‌الاسلام ری شهری با ریاست جمهوری علی خامنه‌ای همراه بود. در جریان نقشه برکناری آیت‌الله منتظری و جانشین شدن آقای خامنه‌ای به جای او، بخشی از واحدهای امنیتی سپاه، دادگاه ویژه روحانیت و وزارت اطلاعات و امنیت نقش اساسی ایفا کرد. پس از برکناری ری شهری و رسیدن این وزارت به معاون وقت او، یعنی حجت‌الاسلام علی فلاحیان، این بخش از نیروی امنیتی به نوعی در کنار بیت رهبری در خدمت ایشان باقی ماند که همچنان نیز هست. در این بخش، ری شهری همچنان فعال است. یعنی در واقع آقای ری شهری در عرصه امنیتی و اطلاعاتی همان کاری را می‌کند که ارتشبد فردوست می‌کرد.

اطلاعات خاص و تحقیقات ویژه را واحد امنیتی مربوط به ری شهری انجام داده و نتیجه را به بیت رهبری گزارش می‌کند. از جمله رابطین با این بخش اطلاعات و امنیتی، و در واقع "دفتر ویژه امنیتی رهبر" آقای است بنام "حجازی" که به مرد مرموز جمهوری اسلامی شهرت دارد. او همیشه عینک بر چشم دارد و پشت سر خامنه‌ای در تمام مراسم که او ظاهر می‌شود حضور دارد.

این آقای "حجازی" هم از معاونین وقت ری شهری بوده و در همان زمان ریاست جمهوری علی خامنه‌ای، وی از روی سر میرحسین موسوی، نخست وزیر وقت و حتی بیت آیت‌الله خمینی، حلقه واسطه وزارت اطلاعات و امنیت با ریاست جمهوری، یعنی علی خامنه‌ای بوده است. این آقای حجازی که به دلیل این ارتباط با علی خامنه‌ای در زمان حیات آیت‌الله خمینی بسیار عزیز کرده آقای خامنه‌ای است، حال منشی مخصوص رهبر است و می‌گویند همه کارهای دفتر رهبر را او انجام می‌دهد و رئیس دفتر رهبر، یعنی آقای گلپایگانی هم تابع این منشی مخصوص است.

حجازی، من و مایی ندارد و در زمانی که علی خامنه‌ای ساکن مشهد بود، از شاگردان کلاسهای مذهبی او بوده است. می‌گویند همان موقع هم از شاگردان با هوش حجتیه بوده است. همه در جمهوری اسلامی

می‌دانند که ری‌شهری و این آقای حجازی یک آرشو مفصل اطلاعاتی هم در اختیار دارند و کلیددار مرکز اسناد ملی هم هستند.

پس می‌بینید که رهبر، علاوه بر نظارتی که بر دستگاه امنیتی و وزارت اطلاعات کشور دارد، خودش هم یک دستگاه جداگانه امنیتی - اطلاعاتی دارد و آقای ری‌شهری که حالا عضو مجلس خبرگان هم شده از این طریق هم در خدمت "رهبر" است.

۲- دادگاه ویژه روحانیت هم یک دستگاه عریض و طویل اطلاعاتی - امنیتی مخصوص خودش دارد، که رابط آن با رهبر باز همین آقای حجازی، منشی مخصوص رهبر است.

۳- آقای فلاحیان هم که پس از پیروزی آقای خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری از سر وزارت اطلاعات و امنیت برداشته شده بی‌کار نمانده است.

این آقا، در زمان ری‌شهری نه تنها معاون او بوده بلکه بازپرس و بازجوی دادگاه ویژه روحانیت هم بوده و در همین پست، خیلی از بازجویی‌ها را در زندان اوین انجام می‌داده است. خود ری‌شهری در کتاب خاطراتش هم در این باره اعتراف می‌کند. که فلاحیان خیلی در پرونده منتظری فعال بوده است و حتماً یکی از دلایل به وزارت رسیدنش، پس از مرگ خمینی و رسیدن قبای رهبری به خامنه‌ای همین امر بوده است.

وقتی رفسنجانی رئیس جمهور شد، می‌خواست به نوعی بر دستگاه اطلاعاتی - امنیتی هم نظارتی داشته باشد و به همین دلیل ری‌شهری، که تابع مطلق خامنه‌ای بود از جایش کنده شد. البته این فقط یک تغییر ظاهری بود، چون فلاحیان، از نظر رابطه با رهبر، همان ری‌شهری بود اما با عمامه سیاه و اتفاقاً خیلی هم خشن تر و ماجراجوتر. می‌گویند که او حافظه بسیاری قوی دارد.

البته، یکی دیگر از دلایل برداشتن ری‌شهری این بوده که روحانیون سنتی قم و مشهد، اصفهان و آذربایجان با او بسیار بد بودند و حمایت این روحانیون از رهبری خامنه‌ای و ریاست جمهوری رفسنجانی، پس از مردن آیت‌الله خمینی آنقدر اهمیت داشت که ری‌شهری را از سر وزارت اطلاعات و امنیت برداشتند تا نظر آن روحانیون جلب شود.

شما می‌دانید که ری‌شهری از جمله شاهکارهایش، زدن سیلی به صورت آیت‌الله شریعتمداری در جریان بازجویی از اوست. روحانی سنتی و صاحب نامی مانند گلپایگانی و مرعشی این دست‌درازی ری‌شهری را هرگز نبخشیدند.

بعد از مرگ خمینی، جلب نظر این روحانیون در برابر برگماری علی خامنه‌ای به رهبری خیلی مهم بود و به همین دلیل ری‌شهری را از سر وزارت اطلاعات و امنیت برداشتند. البته این گروه از روحانیون حتی با رفتاری که با پرونده‌سازی ری‌شهری علیه منتظری شد هم مخالف بودند و با دادگاه ویژه روحانیت هم موافق نبودند و همه اینها برگه‌هایی از پرونده ری‌شهری است. دوران وزارت علی فلاحیان در وزارت اطلاعات و امنیت همراه شد با ترورهای بزرگ و جنایتکارانه در خارج از کشور، در حقیقت او خودش را در جمهوری اسلامی و در کار امنیتی با این جنایت نشان داد. قتل فجیع شاپور بختیار و رهبران کرد در برلین از این نمونه‌هاست. البته در داخل کشور هم او همین کارها را کرد، مثل قتل دکتر سامی در مطبخ و با ضربات مکرر چاقو.

هم قتل بختیار و هم قتل سامی از نظر شکل، بسیار شبیه به قتل فروهر و همسرش بود و از نظر بی‌پروایی در خشونت هم با قتل رهبران کرد ایرانی در برلین شبیه بود.

در واقع، در دوران فلاحیان، که دیگر زندانها را با قتل عام زندانی‌ها خانه‌تکانی کرده بودند و عرصه خودنمایی برای امثال فلاحیان هم در زندان و شکنجه و اعدام وجود نداشت تا او خودش را نشان بدهد، با راه انداختن ماشین ترور در داخل و خارج کشور این خودنمایی و لیاقت در آدم‌کشی را شروع کرد.

ماشین ترور و توطئه فلاحیان تا آخرین ساعات انتخابات ریاست جمهوری و پیروزی محمد خاتمی فعال بود. جالب است که فلاحیان، در دو هفته پیش از این انتخابات، به عنوان وزیر اطلاعات و امنیت رسماً در یک مصاحبه مطبوعاتی و به صورت مستقل شرکت کرده و از ناطق نوری حمایت کرد و دستگاه‌های اطلاعاتی - امنیتی را هم موظف به حمایت از کاندیدای اصلح یعنی ناطق نوری کرده بود. او در چند سفر به شهرهای مذهبی مثل قم و مشهد و اصفهان، توطئه‌هایی را برای مقابله با خاتمی سازمان داده که ابعاد محدودیت محل سخنرانی و تشنج آفرینی در سخنرانی‌های او از جمله این فعالیت‌های دوران آخر وزارت اطلاعات و امنیت بود.

این وضع به گونه‌ای بود که دیگر هیچ راهی برای باقی ماندن او بر سر وزارت اطلاعات و امنیت، پس از پیروزی خاتمی وجود نداشت و خاتمی نمی‌توانست آدمی را که ممکن بود در همان جلسات کابینه کلک ریاست جمهوری و بقیه اعضای کابینه را بکند، بر سر این پست نگه دارد. یکی از جنگ و جدال‌های یک ماه و نیمه برای تشکیل کابینه آقای خاتمی، بر سر همین موضوع بود. یعنی اصرار رهبر برای نگهداشتن فلاحیان در سمتش و مخالفت خاتمی با باقی ماندن او در این وزارت. البته در این میان حکم بین‌المللی بازداشت فلاحیان که توسط دادگاه می‌کونوس صادر شده بود، نقش مهمی ایفا کرد و کمکی شد برای استدلال‌های خاتمی، جهت مخالفت با ادامه وزارت فلاحیان بالاخره او را از جایش کردند، اما نقش او خاتمه پیدا نکرد، که برایتان خواهیم گفت.

فلاحیان، علیرغم سن و سال بسیار کمی که داشت و حتی هنوز هم دارد، یعنی - حدود ۴۶-۴۵ سال - جسارت عجیبی در خون و خونریزی دارد. شما ببینید، وقتی او به عنوان معاون ری شهری و در نقش بازجو در دادگاه ویژه روحانیت و وزارت اطلاعات و امنیت در ماجرای پرونده آیت‌الله منتظری ظاهر شد، ۳۵-۳۴ سال بیشتر نداشت. شما تصورش را بکنید که یک طلبه با این سن و سال، خیلی جسارت می‌خواهد که چنین نقشی را در پرونده روحانیون برعهده بگیرد.

به هر حال، آقای فلاحیان در آخرین دوران ریاستش بر وزارت اطلاعات و امنیت، ماجراهایی را در مخالفت با کاندیداتوری محمدخاتمی برای ریاست جمهوری سازمان داد. خیلی محبوب جناح ارتجاع و بازار شد، ماجراهایی مثل آن تظاهرات جنجالی شب عاشورا، که گویا طرفداران خاتمی در این شب مرسدس‌بنزها همه مال وزارت اطلاعات و امنیت بوده و به دستور فلاحیان برای تحریک روحانیون علیه خاتمی یک چنین نمایشی ترتیب داده شده بود.

جالب است برایتان اشاره کنم که معاون وقت وزارت ارشاد اسلامی در امور سیاسی، یکی از سرداران امنیتی سپاه پاسداران به نام "ضرغامی" کار فیلمبرداری از این صحنه‌سازی و رساندن آن به مطبوعات و تکثیر آن در هزاران نسخه نوار ویدئویی و پخش آن در مراکز مذهبی را برعهده داشت. کندن این آقای ضرغامی از وزارت ارشاد اسلامی هم خود شکستن شاخ گول بود، با جرثقیل هم نمی‌شد این آدم را از وزارت ارشاد بیرون کرد. او معاون مصطفی میرسلیم وزیر ارشاد اسلامی در زمان رفسنجانی بود. البته می‌دانید که میرسلیم هم عضو شورای رهبری جمعیت مؤتلفه اسلامی است. حالا همین آقای ضرغامی را که احتمالاً تنها تجربه سینمایی‌اش باید تهیه همان فیلم صحنه‌سازی شادی جوانها در شب عاشورا، و تهیه نوار از مصاحبه‌های زیر شکنجه در زندان اوین باشد، حالا به صدا و سیمای جمهوری اسلامی منتقل شده و در آنجا سرگرم توطئه و مقابله با دولت خاتمی است.

واقعاً، وقتی ما می‌گوییم خاتمی باید تعلل نکند و انواع انتقادهای متوجه او می‌کنیم، توجه و یا اطلاع از این لایحه‌های توطئه نداریم. حالا باز هم برویم بر سر ادامه توطئه‌های اطلاعاتی - امنیتی در دولت خاتمی ...
خب! این آقای فلاحیان از سر وزارت اطلاعات و امنیت برداشته شد وعده‌ای از همکاران نزدیکش هم با او رفتند؛ اما آنها از صحنه که حذف نشدند! تازه عزیزتر هم شدند.

جریاناتی که انتخابات را باخته بود، همه جور دست محبت به سر این طلبه عمامه سیاه کشید و با وعده کوتاه بودن دوران عزل او و بازگشت پیروزمندانهاش به قدرت، او را تشویق به ادامه مخالفت‌ها و سازمان دادن مقابله‌ها و توطئه‌ها علیه دولت خاتمی کرد. پاداش بزرگ علی فلاحیان را با کاندید کردن او برای مجلس خبرگان رهبری دادند و او را از صندوق‌های آراء هم بیرون آوردند.

شما تصورش را بکنید، جنایتکاری که حکم بین‌المللی برای بازداشت او صادر شده و خیلی‌ها می‌دانند که او در زندان اوین با نام مستعار "برادر حسینی" سربازجو و سازمان‌دهنده انواع شکنجه‌ها برای اعتراف‌گیری بوده و دهها روحانی را شخصاً شکنجه کرده و اعتراف گرفته، حالا به عنوان "خبره" در مجلس خبرگان نشسته است!
حالا برایتان بگویم که در قم و تهران چه اطلاعات تازه و جدید دیگری درباره این طلبه عمامه سیاه، پخش شده است. اولاً ایشان - یعنی علی فلاحیان - پس از برکناری از پست وزارت اطلاعات و امنیت، تمام گروه‌ها و سازمانهای مخفی ترور خودش را حفظ کرده و با یک سازماندهی جدید، سرپرست همه آنهاست.

بعد از ماجرای حمله به هیأت آمریکایی در تهران و قتل فجیع فروهرها، تازه آهسته آهسته دارد خبرهایی به بیرون درز می‌کند، که خط دهنده و یکی از هماهنگ‌کنندگان گروه‌های انصار حزب‌الله، فلاحیان است. و یک کمیته مشترک مرکب از فلاحیان، سرتیپ نقدی رئیس ضد اطلاعات نیروهای انتظامی (یا به قول جمهوری اسلامی فرمانده حفاظت اطلاعات)، حسن شایان فر، مدیر مسئول روزنامه کیهان، محسن رفیق‌دوست سرپرست بنیاد مستضعفان و چند نفر دیگری که حتماً نامشان بزودی بر سر زبانها خواهد افتاد، این عملیات را طراحی و به اجرا می‌گذارند. امثال "الله کرم و ده نمکی" هم تیر اجرایی‌اند.

اما آخرین اطلاعاتی که از تهران به من رسیده و برای اولین بار برای شما و شنوندگانتان گفته می‌شود، این است که گروه "فدائیان اسلامی طرفدار اسلام ناب محمدی" با پسوند "شاخه نواب صفوی" را همین علی فلاحیان سازمان داده است. کار این گروه، ربودن و کشتن افراد سیاسی، قتل رهبران و فعالان سیاسی و ایجاد انفجار و آتش‌سوزی است. علی فلاحیان، این گروه را از میان تعدادی آدم‌کش حرفه‌ای و با حمایت مالی و سیاسی مؤتلفه اسلامی و آستان قدس رضوی و بنیاد مستضعفان تشکیل داده است. این آدم‌کش‌های حرفه‌ای همانها هستند که بارها در خارج از کشور و داخل کشور عملیات تروریستی انجام داده و چشمه‌ایشان به دیدن خون، عادت دارد. قاتلین بختیار، قاتلین رهبران کردها، قاتلین دکتر سامی، مأموران اجرای اعدام‌های دسته‌جمعی در زندان اوین، مأموران تیر خلاص، عده‌ای از جنازه‌جمع‌کن‌های دوران جنگ در بیابانهای مرزی ایران و عراق تیمهای عملیاتی "فدائیان اسلام" آقای فلاحیان را تشکیل داده‌اند.

آن ماشین تروری که عسکروالادی دبیرکل جمعیت مؤتلفه اسلامی از آن یاد کرده و وعده راه انداختن آن را داد، همین ماشین است، دعوا هم سرلحاف ملا نیست. دعوا بر سر صدها هزار میلیارد تومان پول است که مافیای مالی سیاسی بازاریان در دستش دارد.

دعوا بر سر شبکه عظیم تجارت در داخل و خارج کشور است که در اختیار این مافیاست، دعوا بر سر شبکه توزیع داخلی است که در اختیار آنهاست و خون مردم را با گرانی و احتکار در شیشه کرده‌اند و محاصره اقتصادی مردم و دولت خاتمی را با استفاده از آن سازمان داده‌اند.

دعوا بر سر قدرت سیاسی است، که با اتکا به این امکانات اقتصادی در اختیار دارند. بنابراین دعوا خیلی جدی‌تر از آن است که برخی‌ها تصور می‌کنند. به همین دلیل می‌توان انتظار حوادث بسیار مهمتری را هم در آینده نزدیک داشت. دیدیم که نزدیک بود به بهانه طالبان افغانستان، جنگ راه بیاندازند و هیچ بعید نیست، که در داخل کشور جنگ شهری و خیابانی راه بیاندازند.

دستگاه اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی به همین خلاصه نمی‌شود. می‌خواهم بازگردم به سخنرانی خاتمی در وزارت اطلاعات و امنیت و گوشزد کردن وظایف این وزارتخانه، پس از قتل فروهرها.

با مرور مکرر این داده‌های خبری است که تازه می‌شود فهمید که بیچاره آیت‌الله منتظری که در آخرین سخنرانی جنجال برانگیزش وقتی گفت که "به دری نجف‌آبادی پیغام فرستادم و گفتم که در وزارت اطلاعات یک مشت بچه خراب وجود دارد که باید تصفیه شوند" چه معنایی دارد.

۲- یکی از شاهکارهای قضایی - امنیتی قوه قضاییه، پس از مرگ آیت‌الله خمینی و قرار گرفتن آیت‌الله یزدی در رأس امور قضایی، تشکیل "مجتمع قضایی" است. این همان دم و دستگاهی است که حجت الاسلام رازینی، ضمن عهده‌دار بودن ریاست دادگستری تهران، سرپرستی آن را هم برعهده داشت.

البته پس از فاش شدن شکنجه شهرداران در زندان اوین و کمیته اوین و کمیته مشترک (معروف به بند ۲ هزار در جمهوری اسلامی) و زندانها و بازداشتگاههای مخفی و اختصاصی، او را از سراین مجتمع قضایی برداشتند و آن را به حجت‌الاسلام "اژه‌ای" دادند که محاکمه شهردار تهران را او برگزار کرد. اول ببینیم این آقای رازینی چه کاره است و چه سوابقی دارد؟

آقای رازینی بازپرس (دادستان دادگاه ویژه روحانیت) بوده و هست. او هم از جمله معاونان ری شهری بوده است که حال خودش یک پای شهری است و باج به رئیس سابقش نمی‌دهد. شما می‌دانید که وقتی حکم محاکمه دوباره و مجازات زندانیان برسر موضع را در سال ۱۳۶۷ از خمینی گرفتند، سه حاکم شرع برای این کار در نظر گرفتند. یکی از این سه قاضی شرع همین آقای رازینی بود. دو نفر دیگر هم یکی حجت‌الاسلام رئیسی (رئیس کنونی بازرسی کل کشور) و دیگری حجت‌الاسلام (س نیری ش) بود که او هم الان برسر گنج قارون کمیته امداد خمینی نشسته است. او نماینده عسگراولادی در این بنیاد است. یعنی عسگراولادی نماینده ولی فقیه در این کمیته است و نیری نماینده او در این کمیته.

این تیم سه نفره وقتی حکم محاکمه زندانیان سر موضع را از دست خمینی گرفتند با هلیکوپتر بین زندانها پرواز کردند و در عرض دو هفته چند هزار زندانی سیاسی را کشتند و محاکمه‌ای در کار نبود و سرموضع و غیر موضع هم مطرح نبود، آنها با این حکم خمینی دست به قتل عام زدند.

بعضی زندانی‌های جان به در برده برای من تعریف کرده‌اند که در زیرزمین‌های زندان اوین و در شوقاژخانه بزرگ زندان اوین به لوله‌های آب گرم طناب وصل کرده و هرشب دهها نفر را در این شوقاژخانه به دار کشیدند، همین رازینی با موافقت اسدالله لاجوردی صدها نفر را در یک ساختمان متروکه و قدیمی در یکی از قسمت‌های

زندان اوین که می‌خواستند خرابش کنند جمع کرده و کشتند. اخبار مربوط به جزئیات این عمل فاشیستی هم اخیراً به دست من رسیده است.

ماجرا اینطور بود که حدود ۲۰۰ زندانی را در این ساختمان که در و پنجره‌هایش را یک روز پیش‌تر با سیمان تیغه کشیده بودند جمع می‌کنند. ابتدا چند کپسول بزرگ گاز مایع را برای خفه کردن زندانی‌ها و پس از شکستن شیر کنترل این کپسول‌ها، به داخل ساختمان می‌اندازند و نیم ساعت بعد ساختمان را که از قبل مین‌گذاری کرده بودند منفجر می‌کنند. همه این ۲۰۰ نفر زیرآوار دفن می‌شوند.

این گوشه‌ای از شناسنامه آقای رازینی است. این آقای رازینی، با این سوابق و آشنایی‌ها با دستگاه امنیتی و زندانها پس از آن که به ریاست دادگستری تهران رسید، از جمله سازمان دهندگان مجتمع ویژه قضایی تهران شد. این مجتمع قضایی، نیروی ضداطلاعات و یا همان حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی را هم به عنوان کارگزار خود به همکاری و تحت نظارت خود گرفت. همین مجتمع قضایی، قسمتی از زندان اوین را هم به خودش اختصاص داد و در خارج از زندان اوین هم، بازداشتگاهها و زندانهای اختصاصی برای خودش برپا کرد.

بازداشتگاهها و زندانهای انتظامی، همکاران رازینی در جریان قتل زندانیان در سال ۶۷، بازجوها و شکنجه‌گران دادگاه ویژه روحانیت، خلاصه تیمی مرکب از این افراد، شبکه اطلاعاتی - امنیتی مجتمع قضایی را تشکیل می‌دهند. بازجویی از شهرداران تهران و شکنجه آنها به عهده این تیم بود. آنها هم برای خودشان تعقیب و مراقبت می‌کنند و شنود می‌گذارند، دستگیر می‌کنند، شکنجه و بازجویی می‌کنند.

البته این خیلی سادگی است اگر تصور کنیم که مثلاً بین امثال رازینی، فلاحيان و سرتیپ نقدی فرمانده ضد اطلاعات نیروی انتظامی، رئیس زندان اوین، دم و دستگاه آقای حجازی در بیت رهبری و رئیس قوه قضاییه هماهنگی نیست. حتماً هست و یک پله بالاتر هم، هماهنگی بین نیمچه شورای رهبری، یعنی امثال آیت‌الله کنی، آیت‌الله واعظ طبسی، حبیب‌الله عسگراولادی، آیت‌الله یزدی رئیس قوه قضاییه، آیت‌الله موحدی کرمانی نماینده رهبر در سپاه پاسداران در پشت صحنه جمهوری اسلامی جریان دارد.

برای آن که توجه کنیم چه خبر است، به نقل از آخرین شماره‌های "شلمچه" ارگان انصار حزب‌الله و ماهنامه صبح که آن را مهدی نصیری منتشر می‌کند، برایتان مطلبی را نقل می‌کنم. درباره این مهدی نصیری هم یادتان باشد، تا یک دفعه دیگر برایتان مفصل صحبت کنم. او یکی از پرونده‌سازان مطبوعاتی است و اغلب به عنوان شاکی مجلات و روزنامه‌های دیگر در دادگاه حاضر می‌شود، نقشی که برعهده‌اش گذاشته‌اند، همین کارهاست که البته سوابقش هم واقعاً دانستنی است.

این دو شماره شلمچه و صبح هر دو فاش کرده‌اند که هاشمی رفسنجانی برای تبرئه کرباسچی از آیت‌الله یزدی تقاضاهای مکرر می‌کند اما آیت‌الله یزدی موافقت نمی‌کند و او را حواله به جلسه رهبری جامعه روحانیت رهبری مبارز می‌دهد. رفسنجانی گفته که کرباسچی را فقط به همان جریمه نقدی محکوم کنید و پرونده را ببندید، اما یزدی قبول نمی‌کند.

کار به جلسه سران جامعه روحانیت می‌کشد اما در آنجا هم رفسنجانی را سنگ روی یخ می‌کند. اول می‌گویند کرباسچی برود در تلویزیون و از انتخابات خبرگان حمایت کند، بعد که این کار را می‌کند، می‌گویند پرونده‌اش را به یک دادگاه دیگر می‌دهیم و این دادگاه هم حکم قبلی را تأیید نمی‌کند. بعداً یکی از آقایان (یعنی

یکی از روحانیون صاحب نفوذ در قم) ایراد شرعی به این حکم می‌گیرد و می‌گوید: "پرونده را برای محاکمه مجدد به یک دادگاه دیگر خواهی داد، انشاءالله د این دادگاه تبرئه می‌شود!"

حالا شما خودتان میزان قدرت مافیای اقتصادی - سیاسی امنیتی که گوشه‌ای از آن را برایتان تعریف کردم حدس بزنید تا ببینید در جمهوری اسلامی چه می‌گذرد و برخی از انتظارات از خاتمی چقدر دور از امکانات اوست و برهم زدن شیرازه این مافیا به چه مهارتی نیازمند است. مهارتی که شاید از عهده امثال خاتمی هم برنیاید و او خودش هم قربانی این اختاپوس هشت‌پا شود.

حسین مهری: آقای تهرانی این جنگ و ستیز اطلاعاتی - امنیتی در عرصه مطبوعات ک‌شو هم جریان

دارد؟

تهرانی: خب! روزنامه کیهان که شهره آفاق شده است و من دفعه گذشته برایتان نامه‌ای را خواندم که برای نخستین بار جزئیات عملیات اطلاعاتی - امنیتی را در ساختمان مجله زن روز مؤسسه انتشاراتی کیهان فاش می‌ساخت. حتماً دیده و یا خوانده‌اید که این نامه، پس از آن که از رادیوی شما خوانده شد، اطلاعات آن در بسیاری از مطبوعات مهاجرت نیز بازتاب یافت و این نشان می‌دهد که مهاجرین روز به روز بیشتر به سر درآوردن از آنچه که در بافت حکومتی جمهوری اسلامی می‌گذارد علاقمند می‌شوند.

جنگ مطبوعاتی که اکنون در جمهوری اسلامی جریان دارد و در حقیقت بخشی از مقابله خاتمی با توطئه‌های اطلاعاتی - امنیتی است. این جنگ بدین صورت است که مردم به تدریج در جریان اخبار و رویدادها قرار گیرند و خود به خود می‌آیند و سازمانها و سازمانهای جمهوری اسلامی باز شود. شاید بزرگترین دستاورد این جنگ مطبوعاتی در این عرصه، همان افشای ماجرای شکنجه شهرداران در زندانهای جمهوری اسلامی و افشای وجود بازداشتگاههای مخفی باشد. واقعاً هیچ وقت مردم ایران در این وسعت با ماجرای شکنجه آشنا نشده بودند.

من راجع به توده مردم و مخصوصاً مذهبی‌ها صحبت می‌کنم، والا روشنفکران که می‌دانستند در زندانها چه می‌گذرد. این پیروزی بزرگی بود برای مردم و جنبش ضداثرتجاع مذهبی، تمام بهانه‌هایی که از روزنامه توس گرفتند، انتقادی بود که از افشاگری این روزنامه درباره شکنجه شهرداران گرفتند، بقیه حرفها بهانه بود. چاپ مصاحبه با شکنجه شده‌ها، برای نخستین بار در یک روزنامه ۴۰۰-۳۰۰ هزار شماره‌ای خنجر زهرآلودی بود که به پهلوی ارتجاع فروشد.

این جنگ مطبوعاتی آنچنان اهمیت دارد که تمام کسانی که سینه خودشان را برای ورود در این عرصه جلو انداخته، معتقدند وجود مطبوعات، در حال حاضر در جمهوری اسلامی مهمتر از وجود احزاب سیاسی است. استدلال‌هایی هم می‌کنند از جمله این که شاید به انواع دلایل کششی به حضور در احزاب نداشته باشند تا از این طریق به آگاهی‌ها دست یابند، اما با خرید مطبوعات و خواندن آنها در خلوت امن خود در خانه‌هایشان به همین آگاهی دست پیدا می‌کنند. این توده آگاه می‌تواند در اولین فرصت که خطرات حضور در احزاب پرتلف شود، به سرعت در احزاب متشکل شود.

حسین مهری: خب! این هم برای خودش استدلالی است و استدلال بی‌پایه‌ای هم نیست.

تهرانی: با توجه به اهمیت این جنگ است که دفاع از روزنامه‌ها و نشریات مستقل در جمهوری اسلامی و یاری رسانی به نشریات نوپا و تازه تأسیس، برای نجات ایران از چنگال ارتجاع مذهبی واقعاً یک دفاع و یاری ارزشمند و تاریخی است. بسیاری از روشنفکران داخل کشور، با چاپ انواع تحقیقات پیرامون سرگذشت مطبوعات

در ایران و مخصوصاً تاریخ مشروطیت و نقش روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران به نام این عصر، خدمت بزرگی به هشیاری مردم در شناخت و بعد هم دفاع از مطبوعات ایفا کرده‌اند که باید قدر این کار هم دانسته شود. یکی از آخرین این کتابها، کتابی است که آقای محمد علی سپانلو در ایران و تحت عنوان "چهار شاعر مشروطه" منتشر کرده است. استقبال بسیاری از این کتاب شده است. جوانها با چهار شاعر و روزنامه‌نگار آزادیخواه آشنا می‌شوند که برخی سر و برخی زندگی خود را در این راه بر باد داده‌اند، اما آرمانشان را بر باد ندادند.

پایان